

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نعمت الله مختارزاده

شهر اسن المان

یادِ کابلِ جان

کُفرِ ما شد ، آنچه بود ایمانِ ما
آرزوی وصل شد هجرانِ ما
دردِ ما شد آنچه بود درمانِ ما
شد امید و آرزو ، قربانِ ما
طعنه و دُشنامِ ها ، از آنِ ما
نوشِ جان شد ، مُشتی بر دندانِ ما
(شد بلایِ جانِ ما ، جانانِ ما)
از رفیق و یار و از خویشانِ ما
بالخصوص از ملتِ افغانِ ما
سَر دهیم و نشکند پیمانِ ما
از وفا شد میوهٔ عرفانِ ما
نه بهشت و حور و ، نه غلمانِ ما
جز بهشتِ کابلِ ویرانِ ما
گر بگردد ، دوزخِ سوزانِ ما
یک تبسم ، بر لبِ افغانِ ما
از زلالِ چشمهٔ سارانِ ما
آرزو ، تا سرمهٔ چشمانِ ما
بندِ قرغه ، درهٔ پغمانِ ما
باغِ بالا ، کارتهٔ پروانِ ما
عاشقان و عارفان ، بُرهانِ ما
گه سراجی ، باغِ علی مردانِ ما
چمچه مست و آن پلِ لِرزانِ ما
دید و وادید ، بستنِ پیمانِ ما
شب نشینی های بی پایانِ ما
موسیقی و رقص و پاکوبانِ ما
چون سراهنگ ، ظاهر و ساریانِ ما
تارِ شیشه ، کاغذِ پَرانِ ما
راه گنجشکک ، به دلدارانِ ما
گله ها و هیِ هیِ چوپانِ ما

شکِ ما شد ، آنچه بود ایقانِ ما
در امیدِ روی جانانِ سوختیم
شد مفاصلِ آب چون سیماب ، لیک
برفِ غم بارید ، بر بامِ هوس
هرکه را اکرام و احسان شد نصیب
دستی بگرفتیم ، از افتادگان
راست ، حرفِ دوستانِ با وفا
گرچه در دل ، زخمهایِ بیشمار
باز هم قربانِ هموعانِ شدن
با وفا ، بر عهدِ خود ایستاده ایم
خدمتِ نوعِ بشر ، از جان و دل
آرزو داریم ، دیدارِ نگار
نیست ، ما را آرزویِ جنتی
کی برابر میکنم با صد بهشت
حوری و غلمان ، ما را کار نیست
طعنه های ما ، به حوضِ کوثر است
گرد و خاکِ کوچه و پس کوچه اش
جلوه ها دارد کنون اندر نظر
چلستون ، دارالامان و شاه شهید
با صفا ، خواجه صفا و چنداول
گه گذرگاه و ، گهی هندوگنر
اندرابی ، جوی شیر و دهمزنگ
ز رنگار و گاهی ، پارکِ شهرِ نو
جابر انصارِ ولی و خاتقاء
جشنِ استقلال ، شبها ، تا سحر
مادرِ گیتی نزیاید دیگری
شرط بندی های هر کاکه جوان
بر سرِ هر بام ، کفترخانه ها
در شبِ مهتاب بر دشت و دمن

در بهاران ، نوشگفته غنچه ها
شاخه ها ، پر میوه در باغ و چمن
در خزان ، چون رنگ زرد عاشقان
بستری از برف ، کرده زینتش
کی بود جوش و خروش چوک او
همچو حمام عموم و نمره اش
لنگ حمامش ، مثل بر عام و خاص
مُشت و مال و ، چایی های کیسه مال
مزه و بوی گل سرشو کجاست
منتو و آشک ، پکوره ، شورنخود
لانندی و تندوری و نارنج پلو
ژاله و شیر یخ و هم قالبی
کله پاچه ، چاینکی و هم حلیم
دعوتی از دوستان ، یا دشمنان
با محبت ، از دل و جان ، حاضرست
با تأسف ، عاقبت ما را نصیب
ساخت ما را دشمنِ هم نوع خود
هست و بود ما ، همه بریاد کرد
جز یتیم و بیوه و معیوب نیست
شیرِ خالص دوغ گشت و تُرش کرد
ریشه علم و هنر ، از بیخ کند
خنجر بیداد ، خنجرها بُرید
این کلاوه ، سر ندارد دوستان
سوزن باریک و ، نخ ، کج و کُلفت
حاشیه رفتیم قدری ، هر طرف
وحدت ملی ، که فرض و واجبست
میهن زیبای ما ویرانه شد
هردمی آید به خاطر ، از وطن
اشک حسرت می چکانم همچو شمع
دور از میهن به هجران سوختیم
هردمی پرواز دارد ، در فضا
گه جلال آباد و گه ، شهر مزار
بلخ و فاریاب و هرات و قندهار
پکتیا و هیلمند و ، جوزجان
زابل و غزنی ، فراه و بادغیس
گاه کاپیسا و غور و کنر
گاه پکتیکا ، چخانسور قشنگ
بحر عرفانش که پُر لعل و گهر
از ادیب و عالم و عارف ، حکیم
حاجی و ملا و شیخ و محتسب
گوهرِ اعلای دین گشته خزف
هر یکی بر نفع خود تفسیر ها
از زلال دین ، کردند منجلاب
خونِ مظلومان بریزند چون شراب
این جهاد و این شهادت را بود

چه چه ها و نغمه مرغان. ما
موج گل ، در فصل تابستان. ما
برگ پائیز ، هر طرف ریزان. ما
در زمستان ، دشت و کهساران. ما
در کویت و ، چین و در جاپان. ما
نیست در امریکه و المان. ما
گر کسی بودی ، ز بدنمان. ما
زنده سازد ، جسم ما و جان. ما
آنچه خوراکِ شکمداران. ما
هم کباب تیکه و چوپان. ما
شله و شوربای دهقانان. ما
دوغ و نعنا ، توت و هم تلخان. ما
پنجه و خاصه ، پرکی نان. ما
روی چشمان ، جای هر مهمان. ما
هستی ما ، روی دسترخوان. ما
ظلم و بیداد فلک ، شایان. ما
نقشه های روس و انگلستان. ما
مکر امریکا و پاکستان. ما
حاصل گلبته و بُرهان. ما
خون چکید از سیف سیافان. ما
طالب اعراب ، آن شیطان. ما
سایل گشتی ، خون مظلومان. ما
در کجا شد عینک چشمان. ما
کُند قیچی ، کور خیاطان. ما
تا که افشا ، اهل بی وجدان. ما
ننگ ما و ، غیرت افغان. ما
از خطای جمع بی ایمان. ما
آن سُکوه و عزت آوان. ما
تا شود ، پیراهنی بر جان. ما
از فساد و فسق ملایان. ما
مرغ دل ، بریاد کابل جان. ما
گه سخی جان ، آن شه مردان. ما
ننگرهار و ، کندز و پروان. ما
هم سمنگان ، لوگر و بغلان. ما
وردک و تخار و ارزگان. ما
هم بدخشان ، بامیان ، لغمان. ما
مرکز کل ، شهر کابل جان. ما
عرضه دارد ، لؤلؤ و مرجان. ما
جمله آواره ، زن و مردان. ما
هر یکی شد ، مالک دکان. ما
دست بقالان نگر ، قرآن. ما
از حدیث و ، آیه رحمان. ما
بیشکُرند تا جسم ما و جان. ما
هر یکی فتوا ، که شد قربان. ما
حور و هم غلمان ها مجان. ما

دارم امیدی که بر آخر رسد
تا درخشد از پس ابر سیه
این بشارت باد بر اهل جهان
یوم موعود است ، ای دارای چشم
عالم انسان ، مریض و ناتوان
چشم دل بکشای و بی پرده نگر
شمس معنا ، جلوه گر از هر طرف
داروی درد جهان اندر کَفَش
وحدت عالم بُود راه نجات
جست و جو بنمودن و ره یافتن
عالم انسان را باشد دو بال
بایکی ، پرواز ، ناممکن بُود
زیور اعمال ، ما را زینت است
ترک تبعیض و نژاد و جنس و رنگ
کین و بُغض و انتقام و دشمنی
بایهود و با نصارا و مجوس
یک زبان واحد بین الملل
سرحد و مرز جهان ، نابود باد
جان فدا کردن به هموعان خود
راسخ عهدیم و هم ، پیمان خود
جان سپردن در ره اهداف خود
« نعمتا » نبود ازین بیه افتخار

این شب تار و غم هجران ما
آفتاب روشن و تابان ما
از ظهور آیه یزدان ما
می نگر ، بر شاهد و برهان ما
این دوا و داکتر و درمان ما
جلوه های دلبر جانان ما
چشم بینامی شناسد ، آن ما
نیست داروی دگر درمان ما
وحدت ادیان شد ، اعلان ما
راه قرب حضرت رحمان ما
گر یکی مردان ، دگر نسوان ما
باهم هر مشکل شود آسان ما
نیست قول بی عمل شایان ما
لایق و شایسته احیان ما
باعث نابودی و کفران ما
دوستی ، با روح و با ریحان ما
باید آموزید ، این و آن ما
وحدتی در عالم انسان ما
آرزوی ما و هم ، ارمان ما
ور نه باشد زندگی نقصان ما
در حقیقت ، رکنی از ارکان ما
خدمتی از بهر هر انسان ما